



دیروز و امروز آیت‌الله در گفت‌وگو با دکتر عبدالله نصری

# برای بیان عقیده، مصلحت قائل نبود

**لیلا ابراهیمیان**

مطهری باید به این پیش‌فرض‌ها توجه کنیم. از طرفی، نسبت بین نظر و عمل خیلی مهم است. مطهری معتقد است که اگر کسی عقیده درستی را انتخاب کند، عملش هم به‌گونه‌ای دیگر خواهد بود. البته معرفت محض همیشه منتهی به عمل نمی‌شود اما یک عامل در تحقق عمل است. در اینکه لازمه عمل درست، نظر درست است شکی نیست هرچند همواره نظر درست منتهی به عمل درست نمی‌شود. بنابراین از همین جاست که آقای مطهری می‌گوید اگر انسان را به‌عنوان کششگر هم مطرح کنیم، زمانی کشش درستی خواهد داشت که اعتقاد صحیحی داشته باشد.

**کتاب آیت‌الله مطهری از چه دوره‌ای به حقوق سیاسی انسان توجه می‌کند؟**

این مسئله از دهه ۳۰ برای مطهری مطرح بود. وی در آثار اولیه و بعداً در مجموعه آثار خود به این مباحث توجه دارد. به مرور در مواجهه با مسائل متعدد و بعد از قیام ۱۵خرداد بعضی از گروه‌های سیاسی سرخورده می‌شوند و اندیشه قضاو‌دردی شکل می‌گیرد. ایشان آن زمان برای هیأت‌های مؤتلفه بحث‌هایی را مطرح می‌کند که در کتاب «انسان و سرنوشت» آمده است؛ که انسان را موجودی مختار می‌داند و تفسیر غلط از قضا و قدر را تبیین و به‌قوه اختیار انسان اشاره می‌کند. برای مطهری بُعد اجتماعی- سیاسی انسان از دهه ۳۰ و دهه ۴۰ به‌بعد اهمیت خود را نشان می‌دهد.

**کارباطه‌ای‌ها که مطهری در دهه ۲۰ با فداپایان اسلام داشت را فکری و تنوریک نمی‌دانید؟**

بررسی کنش سیاسی و اندیشه‌های نظام‌مند سیاسی مطهری مباحث جداگانه‌ای است که باید به آن توجه کرد. ایشان وقتی حمایت از گروهی

**هیچ‌کدام از این گفت‌مان‌های مورد نظر شما را گفت‌مان آقای مطهری نمی‌دانم. وقتی گفت‌مان اصلاح‌طلبی و اصولگرایی مطرح می‌شود، باید ببینیم این گفت‌مان‌ها کجا مطرح شده و چه متن مکتوبی درباره گفت‌مان آنها وجود دارد و بفهمیم اصول این گفت‌مان‌ها چیست البته در هر دو طیف افرادی وجود دارند که در جاهایی تشابه فکری با مرحوم مطهری دارند و در جایی نیز اختلاف نظر دارند و در جایی نیز اختلاف نظر**

می‌کند، به معنای این نیست که از همه مواضع آنها دفاع کند. وی با جمعی که احساس می‌کند اخلاص و اهدافی مهم دارند، ارتباط برقرار می‌کند. این به‌معنای حساسیت ایشان به مسائل اجتماعی بوده است. البته در آن زمان که جریان فداپایان پیش آمد، به تجزیه و تحلیل و نقد آن نمی‌پردازد، ولی بعدها که مباحثی را مطرح می‌کند، با مطالعه آن می‌توان نظام اندیشه سیاسی ایشان را تحلیل کرد. آیا تصویری که از حکومت اسلامی موردنظر فداپایان بوده با تصویری که در ذهن مطهری است، یکی بوده یا نبوده؟ باید بگویم که نه. نگاه مطهری با نگاه فداپایان درباب حکومت اسلامی یکی نبوده است. البته هر اندیشه و تفکری را در عصر و زمان خود و با توجه به محدودیت زمانی و توان فکری اشخاصی که رهبری جریان را برعهده می‌گیرند، باید مورد ارزیابی قرار داد. اگرچه هر کنش سیاسی مبتنی بر تفکر و اندیشه است، اما شرایط زمانه به صورتی نبوده که فداپایان مجالی داشته باشند که اندیشه خود را در معرض نقد قرار دهند. به‌رحال باید بگویم استاد مطهری بیشتر به حقوق و آزادی‌های انسان و اراده انسان در تعیین سرنوشت خود توجه داشتند.

**کارآزادی عقیده و بیان و آزادی‌های فردی در اندیشه مطهری چه جایگاهی دارد و مرز این آزادی‌ها تا به کجاست؟**

استاد مطهری به حقوق اجتماعی- سیاسی انسان‌ها خیلی توجه دارد و معتقد است بی‌توجهی به این حقوق، تأثیرات سوئی در دینداری انسان دارد. وقتی ایشان به تحلیل ریشه‌های مادی‌گر در غرب می‌پردازد، به این نتیجه می‌رسد که این پدیده چندعاملی است- در تحلیل همه پدیده اجتماعی به ابعاد متعدد توجه دارد- نه تک عاملی.

**کارآقای مطهری با دغدغه و درد دین سراغ آزادی‌های سیاسی و اجتماعی می‌روند یا حق آزادی انسان برای ایشان مقدم است؟**

من تلاقی و تعارضی بین این دو مفهوم نمی‌بینم. ایشان معتقد بودند فلسفه اجتماعی اسلام برای مردم سلسله حقوق سیاسی و اجتماعی قائل است. ایشان تأکید می‌کند اسلام حاکم را در مقابل مردم مسئول دانسته و



افراد را ذی‌حق می‌داند و حتی اسلام استیفای این حق را بر مردم تکلیف شرعی می‌داند. شهید مطهری تأکید می‌کند از نظر اسلام مفاهیم دینی همیشه مساوی آزادی بوده است؛ یعنی اگر متفکر به معنای دقیق کلمه متفکر باشد، ضرورت آزادی اجتماعی را می‌داند و اگر یک کششگر سیاسی هم باشد، نمی‌تواند به حق سیاسی بی‌توجه باشد؛ به‌خصوص در جامعه‌ای که شاهد ضایع‌شدن این حق هم باشد. فرق متفکر دینی با متفکر غیردینی این است‌که متفکر دینی سراغ متون دینی می‌رود و می‌خواهد ببیند متون دینی سخنی در این زمینه برای ارائه دارد یا نه. آقای مطهری به متون دینی توجه دارد و به این نتیجه می‌رسد لازمه فلسفه اجتماعی اسلام، این نیست که افراد حکومت غریباسخو داشته باشند بلکه حاکم را در مقابل مردم مسئول و پاسخ‌گو می‌داند که افراد ذی‌حقت حقوق خود را استیفا کنند.

**کارآزادی از جمله مؤلفه‌هایی است که ایشان در کتاب (آینده انقلاب اسلامی ایران) روی آن تأکید دارد و می‌گوید: «در جمهوری اسلامی هیچ محدودیتی برای افکار وجود ندارد» و مارکسیست‌ها می‌توانند در دانشگاه‌الهیات کرسی داشته باشند، اما به شرطی که التلقات نداشته باشند». بارادوکس این همکاری و آن حساسیت چگونه با همدیگر قابل توجیه است؟**

بحث مطهری این است که گروه‌ها اندیشه خود را بیان کنند و مجال نقد، بحث و گفت‌وگو پیش بیاید. ایشان نه‌فقط در مسئله اندیشه، بلکه در حوزه مواضع سیاسی هم می‌گویند در جامعه، احزاب مختلف می‌توانند فعالیت کنند. اما هر حزبی با شناسنامه خودش فعالیت کند. وی در کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی» می‌گوید: «در حکومت اسلامی احزاب آزادند. هر حزبی اگر عقیده غیراسلامی هم دارد، آزاد است، اما ما اجازه توطئه‌گری و فریبکاری نمی‌دهیم. احزاب در حدی‌که عقیده خود را صریح می‌گویند و با منطق خود به جنگ ما می‌آیند، آنها را می‌پذیریم، اما اگر بخواهند در زیر لوای اسلام افکار و عقاید خود را بگویند، ما حق داریم که از اسلام خود دفاع کنیم و بگویم اسلام چنین چیزی نمی‌گوید. حق داریم بگویم به نام اسلام چنین کاری نکنید». اختلاف ایشان با گروه‌ها و متفکران آن زمان در این چارچوب می‌گنجد و این برخوردها، برخورد نقادانه فکری است.

اندیشه‌های آقای مطهری مربوط به بازه زمانی خاصی نیست و این اندیشه‌ها مبانی فلسفی و فکری ایشان است. سؤال این است که آیا اندیشه باید متناسب با شرایط اجتماعی، شرایط زمانی و مکانی تغییر کند یا اینکه اگر اندیشه با توجه به سلسله مبانی، درست طرح شده باید تلاش شود که جامعه را دگرگون کند. به نظر من مطهری کسی نبود که دست از اندیشه‌های خود بردارد. اینکه اندیشه چگونه محقق شود مسئله قابل‌بحثی است. وی اگر در شرایطی قرار می‌گرفت، روی تحقق اندیشه‌های خود فکر می‌کرد همان‌طوری که قبل از انقلاب فکر می‌کرد. اگر چه در آن دوره، شرایط تحقق اندیشه ایشان ممکن نبود. مثلاً وقتی استاد مطهری مسئله حجاب در اسلام را مطرح کرد، عده‌ای نتوانستند این کتاب را تحمل کنند. اما چون ایشان براساس سلسله مبانی فکری-فلسفی به آنچه بیان کرده بود اعتقاد داشت، تسلیم نشد و به اشکالات جواب داد و به‌دلیل شرایط، عقیده خود را کتمان نکرد. مطهری شخصیتی بود که برای بیان عقیده، مصلحت قائل نبود. اگر عقیده‌ای را حق می‌دانست کتمان نمی‌کرد. البته در تحلیل مسائل اجتماعی نباید تک عاملی به مسائل پرداخت اما این سؤال مطرح است که آیا گفت‌مان آیت‌الله مطهری همواره حاکم بر انقلاب بوده یا نبوده؟ این پرسش اساسی است. من اعتقاد دارم اگر به این گفت‌مان توجه می‌شد و آن را محقق می‌کردیم، برخی از مسائل و معضلات به‌وجود نمی‌آمد.

**کاربراساس روش شناسی و بررسی آثار شهید مطهری، به نظر شما اگر ایشان زنده بودند آیا برای نیازهای زندگی امروز، برای مسائل و مشکلات امروز حرف و ایده‌ای داشتند و مقتضیات زمان را در آرا خود درنظر می‌گرفتند؟**

شما چندمورد را مطرح کردید؛ اول اینکه آیا اندیشه‌های مطهری تغییر می‌کرد یا نه؟ خودشان در جایی پاسخ داده‌اند که من اندیشه‌ام را عوض نکردم. من البته ارزش‌گذاری نمی‌کنم که عدم تغییر یا تغییر اندیشه خوب است یا بد. مطهری هم به این افتخار نمی‌کند بلکه باید نکته دیگری را در پشت این مسئله سراغ بگیریم. اندیشه ایشان بر یک سلسله‌مبانی و پیش‌فرض‌های محکم استوار بود. چه‌بسا اگر پیش‌فرضش غلط بود اندیشه‌اش هم تغییر می‌کرد. اما مطهری فرد دگماتیست نبوده است.

ادامه در صفحه ۱۶

## سیاست

### کدام جامعه‌شناسی؟

«شکاف عمیقی بین فضای تمیز این‌گونه جلسات و واقعیت کثیف اجتماعی وجود دارد. تعداد زیادی واحد پاس می‌کنیم و دست آخر یک پایان‌نامه آپکی می‌نویسیم و تمام! در دانشکده‌های علوم اجتماعی ایران، کیفیت جای خود را به کمیت داده است، استادان ضعیف تغییر نمی‌کنند و تا ابد سر جایشان می‌مانند، فضای دانشجویی هم راکد و خراب است، به‌راستی دستاورد واقعی هشت دهه جامعه‌شناسی در ایران چیست؟» این سؤالی بود که یکی از دانشجویان در خلال سخنرانی استاید در روز دوم همایش بزرگ «هشت‌دهه علوم اجتماعی در دانشگاه تهران» پشت تریبون پرسید و سارا شریعتی به آن این‌گونه پاسخ داد: «در جامعه ما که جوانمرکی قاعده است، همین که یک رشته‌ای، نشریه‌ای، نهادی یا انجمنی بتواند هشت دهه پایداری کند، مهم‌ترین دستاورد است و به‌نظرم، این دستاورد را نباید دست‌کم گرفت. هشت دهه علوم اجتماعی یعنی هشت دهه پایداری در جامعه. به‌جز این، دستاوردهای نمادین جامعه‌شناسی را هم باید مورد توجه قرار داد. همین که امروز دانشجویان و استادان، نقد اساسی و ریشه‌ای به نظام آموزشی دارند، خود دستاورد مهمی است. زیرساخت‌های ثابتی در این هشت دهه شکل گرفته است؛ مانند انجمن جامعه‌شناسی، رشته‌های تخصصی و نشریات قدیمی. ما مرهون پیش‌کسوتان این رشته هستیم؛» پیش‌کسوتانی همچون غلامحسین صدیقی پدر جامعه‌شناسی ایران، غلامعباس توسلی استاد بازنشسته دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، باقر ساروخانی و دیگر بزرگانی که نام‌شان در سخنان اغلب سخنرانان به گوش می‌رسید و عکس‌هایشان در نمایشگاه جانبی این همایش به چشم می‌خورد. این همایش مقارن با هشتادمین سال تأسیس دانشگاه تهران در روزهای یکشنبه و دوشنبه، ششم و هفتم اردیبهشت در تالار ابن‌خلدون دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد. ازجمله سخنرانان اعلام‌شده این همایش، استادانی همچون غلامعباس توسلی، یوسف اباذری، سارا شریعتی و باقر ساروخانی بودند و از بازنشستگان این رشته تجلیل شد. بررسی سنت‌های آموزشی و پژوهشی علوم اجتماعی در این دوره زمانی، بازاندیشی انتقادی نسبت به سنت‌های علمی- پژوهشی، علوم اجتماعی و تحولات سیاسی، ازجمله انقلاب اسلامی و تأثیرات آن بر این علم و بررسی تأثیر پیشگامان علوم اجتماعی از اهداف عنوان‌شده این همایش بود. همچنین در این همایش در بین سخنرانی‌ها فیلم‌هایی پخش می‌شد که در طول دو سال گذشته از استادان و برخی از پیشگامان علوم اجتماعی در قالب تاریخ شفاهی علوم اجتماعی در دانشگاه تهران تدوین شده بود.

سخنان یوسف اباذری و سارا شریعتی در این همایش تأمل‌برانگیز بود. اباذری در سخنان خود از هجوم یک جریان انقلابی‌نویرال در ایران بعد از جنگ گفت که عوارض آن همچون فقر و بیکاری کارگران، بازاری‌شدن بخش‌هایی همچون درمان، سلامت، آموزش و… را شاهدیم و روزبه‌روز بر میزان آن افزوده می‌شود؛ رویه‌ای که به اعتقاد او ربطی به این جناح و آن جناح ندارد و همه جریان‌ها به یکسان پیش می‌برند. به گمان او، جامعه‌شناسی بعد از انقلاب بنیادی ندارد و آموزش جامعه‌شناسی هم به بهانه «تحت‌تعلیمی» که هیچ‌گاه وارد جامعه نمی‌شود، تعطیل شده است. سارا شریعتی نیز از ارتباط آکادمی با فضای اجتماعی ایران و از پراکتیک در جامعه‌شناسی گفت. به گمان او، مردم از جامعه‌شناسان و استادان علوم اجتماعی انتظار دارند به مسائل موجود در جامعه همچون فقر و فساد و شکاف طبقاتی پاسخ دهند، در غیراین‌صورت کسانی هستند که به‌جای استادان دانشگاه این وظیفه را برعهده می‌گیرند.

نگاه

ادامه از صفحه ۹

### مصرف مانع از بر ملاشدن نابرابری‌های اجتماعی نیست

هرجا گفت‌مانی باشد، قدرت هم در کار است. گفت‌مان یا دست بالا را دارد (غالب است)، که در آن صورت برای کسب قدرت مبارزه می‌کند، یا مغلوب است که در آن صورت برای کسب قدرت مبارزه می‌کند. گفت‌مان مقوم قدرت است و قدرت هم گفت‌مان را استحکام می‌بخشد. پاره‌گفت‌مان‌هایی که سهمی از قدرت ندارند، با همین قدرت در ستیزند. به همین دلیل می‌گوییم که مراکز خرید آوردگاه نبرد گفت‌مانی بین پاره‌گفت‌مان‌های فاقد قدرت از یک‌سو و گفت‌مان مسلط و صاحب قدرت از سوی دیگر هستند.

**کارچون برخی از نظریه‌پردازان، مراکز خرید را در حادعلا‌ی نگاه انتقادی‌شان صرفاً به عنوان بت خانه کالایی با معابد مصرف معرفی می‌کنند، اما در عمل شاهدیم که این مکان‌ها به مراکز برای بروز قلمرو قدرت و سرمایه بدل شده و عملاً استراتژی نظام مسلط سرمایه را بسط می‌دهد.**

مصرف کالا و ایجاد بازار برای استمرار نظام سرمایه‌داری فقط بخشی از کارکرد مراکز خرید است. جنبه‌های مهم‌تری از این مراکز را باید در کارکرد فرهنگی آنها دید. به گمانم کسانی که مراکز خرید را به گفته شما «معابد مصرف» می‌نامند، صرفاً به کارکرد اقتصادی آن نظر دارند و از تأثیرات فرهنگی این مراکز غفلت کرده‌اند. خرید و مصرف کالا یکی از راه‌های معناآفرینی در حوزه عمومی است. ما در تعامل‌های اجتماعی‌مان دائماً در حال ایجاد و تبادل معنا هستیم. به تعبیری می‌توان گفت آنچه در مراکز خرید ابتناع می‌کنیم صرفاً کالا، یعنی موجودیت فیزیکی کالا، نیست. در واقع، ما معنایی انتزاعی را می‌خریم و مصرف می‌کنیم که کالا حامل آن است. اگر من اتومبیل اسپرت دودر استفاده کنم، معنایی را در مورد تجرد و شیوه زندگی‌کردنم به ذهن دیگران متبادر می‌کنم که بسیار متفاوت است با معنایی که استفاده از اتومبیل‌های چهاردر (مخصوص خانواده) القا می‌کند. پس خرید صرفاً برای مصرف نیست، بلکه طیفی از معانی را اشاعه می‌دهد. چنان‌که تبلیغ هم صرفاً دعوت به خرید و مصرف کالا نیست. در کتاب «قرآنتی نقادانه از آگهی‌های تجاری در تلویزیون ایران» به تفصیل توضیح داده‌ام که آگهی‌های تجاری واجد انواع‌واقسام معانی فرهنگی‌اند و نظام‌های گوناگون ارزشی را القا می‌کنند.

**کاراما در ایران امروز که زندگی روزانه به شکل عجیبی در نظام بازنمایی خود را نشان می‌دهد مقوله مصرف و ولع خرید به شکل نمایشی ظاهر شده است. به نظر می‌رسد طبقات اجتماعی مختلف بیش از آنکه با مصرف مادی مواجه باشند درگیر مصرف کالاهای جورواجور فرهنگی شده‌اند و تبلیغات تجاری بر همه ابعاد زندگی آنان اثر گذاشته. تا جایی که نیاز به مصرف کالاها فراتر از نیاز روزمره آنها شده و ولع مردم برای خرید حتی با جیب خالی (قدرت خرید پایین) هم به عیب‌ترین شکل ممکن دیده می‌شود. دلیل این مسئله را در چه می‌دانید؟**

می‌دانید‌که فلاسفه انسان را به شیوه‌های مختلفی تعریف کرده‌اند. بنا به یک تعریف، انسان «حیوان ناطق» است، یعنی برخلاف سایر جانداران، انسان می‌تواند با به‌کارگیری زبان با سایر هم‌وعنانش ارتباط برقرار کند. در تعریفی دیگر، انسان «حیوان عاقل» محسوب می‌است؛ یعنی برخلاف سایر جانداران که غریزه عمل می‌کنند، انسان با تکیه بر ادراک عقلی تصمیم می‌گیرد و رفتار می‌کند. این قبیل تعاریف از انسان کم نیستند و با مراجعه به تاریخ فلاسفه می‌توان تعاریف‌های دیگری را هم مثال آورد. اما من گمان می‌کنم اگر بخواهیم یک مؤلفه فراگیر برای انسان مدرن پیشنهاد کنیم، می‌توانیم بگوییم که انسان جاننداری است که خرید می‌کند. زمانی دکارت در قولی مشهور از انسان را فرایند تفکر تعریف کرد و گفت: «می‌اندیشم، پس هستم»، اما امروز می‌توان گفت: «خرید می‌کنم، پس هستم». اصطلاح Shop till you drop در زبان انگلیسی بیان طنزآمیز از همین معناست. این اصطلاح به طور تحت‌اللفظی یعنی «آن‌قدر خرید کن تا بیتی بمیری» یا «تا سرحد مرگ خرید کن». بله، همچنان که شما هم اشاره کردید، امروزه خرید صرفاً با قصد رفع نیاز صورت نمی‌گیرد و بسیاری انگیزه‌ها یا معنایی دیگر هم دارد. اگر بخواهم از منظر بودربار پاسخ شما را بدهم، باید بگویم آنچه در خریدوفروش کالا مبادله می‌شود، پول در برابر ارزش مبادله‌ای کالا نیست، بلکه پول در برابر ارزش سمبلیک آن کالا است. کلاً می‌تواند نشانه یا شاخصی از تعلق کن یا بیعتی رده اجتماعی یا گروه اجتماعی باشد. فلان نوع یخچال می‌تواند نماد رفاه یا زندگی مرفه باشد؛ ازاین‌رو، چه بسا کسی هم که از نظر درآمد، در سطحی نسبت به طور میانگین ثروتمند تر و به‌سوءبخت‌تر، حاضر می‌شود‌ذوب بار فرض و فشار مالی برود ولی هر طور شده آن پول را بخرد. آنچه شخص در ازای این خرید به دست می‌آورد، امکاناتی نیست که در تبلیغ آن یخچال گفته شده (مثلاً جاداربودن، مصرف کم برق و از این قبیل)، بلکه ایماژ تعلق به جرگه‌ای از جامعه است که توان مالی لازم برای برخورداری از چنین یخچالی را دارد.

**کارکارکرد «مصرف» در جامعه امروز به مصرف‌زدگی بدل شده و در عمل باعث ان‌حاش شدن نابرابری‌های اجتماعی می‌شود. آیا شما قائل به چنین تفکیکی هستید؟ چراکه به نظر می‌رسد عملاً گریز از میل مصرف، اگر نگویم ناممکن، ولی بسیار مشکل است.**

البته در ظاهر وقتی اشخاصی از ا فشار مختلف اجتماعی بتوانند به هر ضربه‌وزوری کالاهای گران‌قیمت را ابتیاع کنند، آن‌گاه فاصله طبقاتی بین آنها محو می‌شود و همگی در یک سطح یا رده به نظر می‌رسند، اما به گمان من این‌طور نیست. یک کالای واحد می‌تواند در نحوه کاربردی که عملاً پیدا می‌کند، نشانه بارزى از تباین بین معنای سمبلیک آن کالا و جایگاه اجتماعی و فرهنگی مصرف‌کننده‌اش باشد. اتومبیل‌های گران‌قیمت را در نظر بگیرید. امروزه شاهد هستیم که اتومبیل‌های چند صد میلیونی و حتی میلیاردی در خیابان‌های تهران رانده می‌شوند. در سطحی پایین‌تر و معمولی‌تر، امروزه هر کارمند متوسطی می‌تواند با پس‌انداز و گرفتن وام، اتومبیل چند ده میلیونی‌ای برای خودش دست‌وپا کند. درحالی‌که هنوز مشکل مسکن‌اش را حل نکرده است. برخورداری از اتومبیل‌های بسیار گران‌قیمت این تصور را القا می‌کند که صاحب اتومبیل به لایه‌های بالای اجتماعی تعلق دارد و به اصطلاح از عوام نیست، اما وقتی به رفتار رانندگان یا سرنشینان اتومبیل‌های گران‌قیمت دقت می‌کنید، بلافاصله متوجه می‌شوید که توقع شما درباره آنها ممکن است نابجا بوده باشد. بیعتها کسی که قدرت مالی خرید چنان اتومبیل گران‌قیمتی را دارد، نباید رفتاری عوامانه از خود نشان دهد. ولی عجا که رفتارهایی مانند ریختن زاله از پنجره اتومبیل به بیرون، یا درگیری فیزیکی و فحاشی بین راننده آن اتومبیل با راننده اتومبیلی دیگر، به وضوح نشان می‌دهد فرهنگ شخص صاحب اتومبیل با آنچه از خود اتومبیل برمی‌آید همخوانی ندارد؛ ازاین‌رو، گمان می‌کنم مصرف در جامعه معاصر مانع از بر ملاشدن تفاوت‌ها و ایضا نابرابری‌های اجتماعی نیست.